

## آغاز حرکت مردم علیه استبداد و انقلاب مشروطیت

در اوخر عهد ناصری با توجه به مجموعه زمینه‌های مذهبی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که به برخی از آنها به اختصار اشاره شد مردم تدریجاً و به صورت پراکنده خشم خود را نسبت به شاه و درباریان آشکار کردند. قتل ناصرالدین‌شاه در واقع نشانه اوجگیری این خشم بود. پس از ناصرالدین‌شاه که در مدت طولانی حکومت خود توانسته بود با اعمال خشونت، مانع از بروز نفرت عمومی مردم و عکس العمل آشکار آنان شود، فرزندش مظفرالدین‌شاه در سن ۴۵ سالگی به پادشاهی رسید. وی امین‌السلطان را عزل کرد و چون مردی علیل و بیمار بود، اداره امور کشور را عملأً به دست عین‌الدوله سپرده.<sup>۱</sup> خشونتهای عین‌الدوله و دیگر درباریان و فقر عمومی و رکود شدید اقتصادی کشور، مردم را بیش از پیش بهسته آورد و آنان را آماده شورشی عظیم کرد. تنها جرقه‌هایی لازم بود که این انبار عظیم باروت را به آتشی گسترده تبدیل کند. اقدامات ظالمانه عمال دولتی در تهران و دیگر شهرستانها و شاید بعضی زمینه‌سازی‌های انگلیسی‌ها که برای گرفتن امتیاز از روس‌ها و تحت فشار گذاردن آنان خواستار سورش مردم بودند، جرقه‌های پراکنده‌ای را به وجود آورد و حرکت مردم را تسريع کرد و آنان را گام به گام بهسوی یک طفیان عمومی کشاند. اگرچه در آغاز امر، حرکت مردم جهت کاملاً مشخصی نداشت ولی از آنجایی که رهبران روحانی اعتقاد داشتند که به هر حال مشروطیت گامی بهسوی مهار کردن استبداد و فراهم آوردن زمینه برای اجرای بعضی قوانین و حدود اسلامی است خواستار مشروطیت شدند. همچنین تبلیغات و القایات

۱ - لازم به تذکر است که امین‌السلطان پس از مرگ ناصرالدین‌شاه برای مدت کوتاهی قدرت را در دست داشت و پس از عزل او امین‌الدوله صدراعظم شد. شاه مدتی بعد امین‌الدوله را عزل و بار دیگر امین‌السلطان را به قدرت رساند. عین‌الدوله پس از عزل امین‌السلطان برای دومین مرتبه، صدراعظم شد.

روشنفکران مشروطه طلب و بعضی عوامل دیگر باعث شد که مردمی که در آغاز خواستهای محدودتری را مطرح می‌ساختند نیز خواستار مشروطیت شوند. اینک به اختصار به برخی از حوادثی که حرکت مردم و شورش عمومی را تسریع کرد اشاره می‌کنیم:

**۱ - ماجراهی مسیونوز بلژیکی** - در سال ۱۲۸۱ هجری شمسی پس از انعقاد عهدنامه گمرکی با روسیه، تعدادی از بلژیکی‌ها که در خدمت سیاست روس‌ها بودند به ایران آمدند و به اداره امور گمرکات پرداختند. در آستانه سفر سوم مظفر الدین شاه به فرنگ، یکی از مستشاران بلژیکی به نام «نوز» که ریاست گمرکات ایران را در دست داشت، تعریف گمرکی جدیدی وضع کرد که کاملاً به زیان بازارگانان بود. به همین دلیل آنان به دنبال بھانه‌ای می‌گشتد تا خواستار عزل نوز شوند. در این ایام عکسی از وی به دست آمد که او را در لباس روحانیت در یک مجلس رقص و در حال کشیدن قلیان نشان می‌داد. این عکس وقتی که در میان مردم منتشر شد، آنان را به حدی به خشم آورد که خواستار عزل نوز شدند. در این زمان شاه در سفر بود و لیعهد از مردم خواست که آرامش را حفظ کنند و قول داد که پس از بازگشت شاه خواست آنان را برآورده کند.

**۲ - حادثه کرمان** - در همان ایام که مسئله مسیونوز بلژیکی مردم تهران را تکان داده بود، اختلاف میان بعضی از روحانیون و مردم با شیخیه<sup>۱</sup> اوج گرفت. همزمان با تشدید کشمکشها در کرمان، روحانی بلندپایه‌ای به نام حاج میرزا محمد رضا وارد کرمان شد و علیه شیخیه نظر منفی داد، در نتیجه اختلافها بیشتر شد و چند تن در جریان یک زدوخورد کشته شدند. حاکم کرمان حاج میرزا محمد رضا را به دارالحکومه احضار کرد و به فلک بست و پس از آن او را از کرمان به رفسنجان تبعید کرد. رسیدن خبر این حادثه به تهران مردمی را که خود در التهاب بودند بیشتر علیه حکومت خشمگین ساخت.

**۳ - حادثه بانک** - در کنار یکی از قبرستانهای متروکه واقع در وسط بازار تهران، مدرسهٔ مخروبه‌ای وجود داشت که دولت آن را به روس‌ها داده بود تا ساختمان

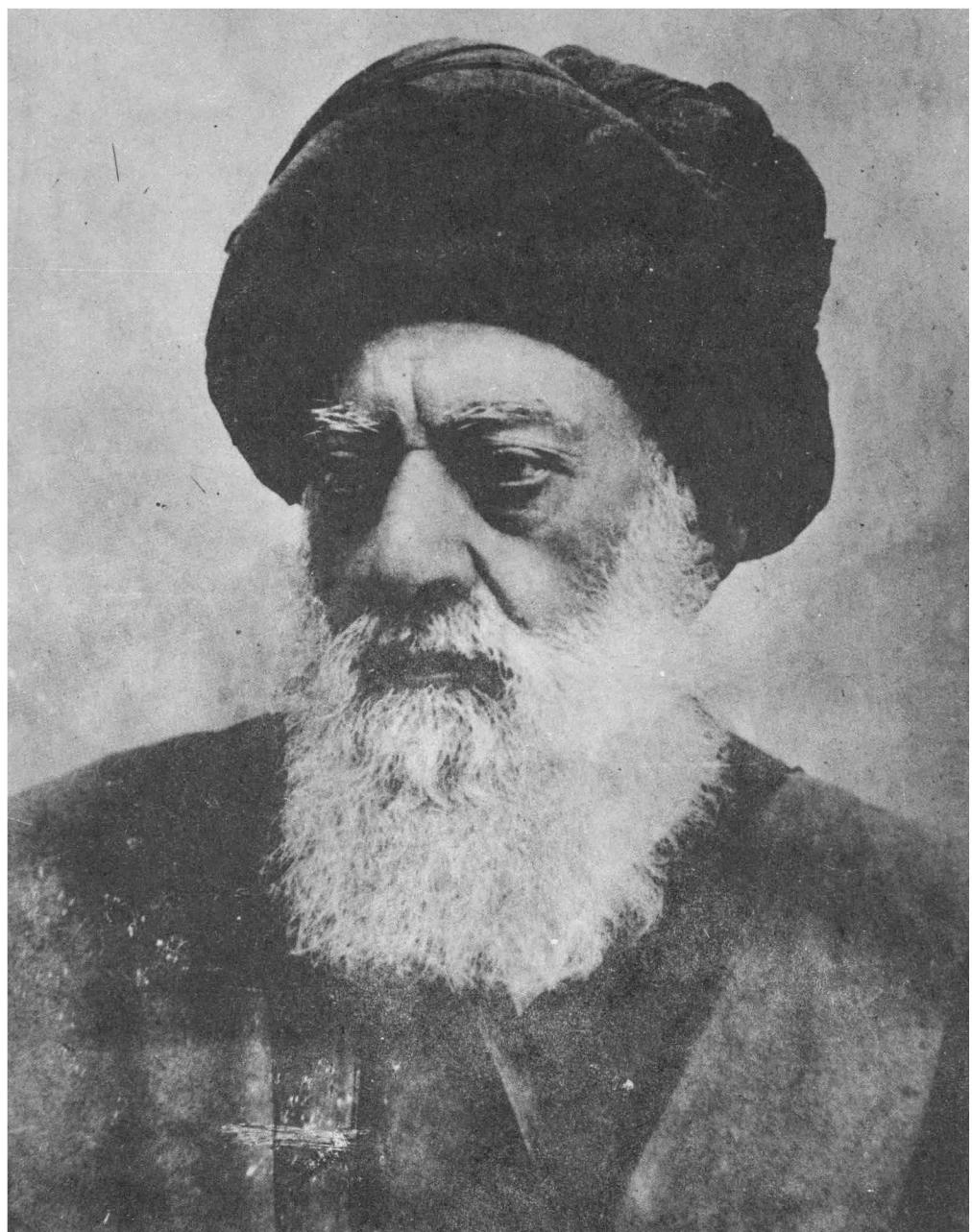
۱ - شیخیه، فرقهٔ نو ظهور و کم‌اهمیتی در میان شیعه است که در قرن سیزدهم هجری پدید آمد و نام خود را از نخستین پیشوای خود شیخ احمد احسانی گرفت. اینان در باره‌ای عقاید از جمله امامت و مرجعیت با شیعیان دیگر اختلاف دارند. پس از شیخ احمد، پیشوایی شیخیه به سید کاظم رشتی رسید و پس از او بسیاری از آنان از حاج محمد کریم خان کرمانی پیروی کردند.

بانک استقراری روس را در آن بنا کنند. مدتی از شروع کارهای ساختمانی نگذشته بود که روحانیون و مردم در صدد نشان دادن واکنش برآمدند. اتفاقاً در اثنای کندن زمین، استخوانهای تازه مردگانی به دست آمد که معلوم بود مخفیانه و بتازگی دفن شده‌اند. در میان اجساد جسد زنی نیز وجود داشت. مسئولین ساختمان همه اجساد را با بی اعتنایی در چاهی ریختند. وقتی که خبر این ماجرا به گوش مردم رسید، بیش از پیش در صدد نشان دادن عکس العمل برآمدند.

این حادثه همزمان با ماه رمضان بود. در آن روزها یکی از روحانیون به نام شیخ محمد واعظ در مسجدی نزدیک محل ساختمان بانک سخنرانی می‌کرد. روز ۲۷ ماه رمضان وی وقتی که بالای منبر رفت پس از ذکر مقدماتی، درباره حرام بودن بانک و ربا سخن گفت و نظر اسلام در پرهیز از نزدیکی به کفار را بیان داشت. در پایان سخن به حادثه بانک و به چاه انداختن اجساد اشاره کرد و خطاب به مردم گفت اکنون تنها کاری که می‌توان کرد این است که قدم رنجه کنیم و سری به اموات بزنیم و فاتحه‌ای برای آنها بخوانیم و با آنان وداع کنیم. شیخ محمد پس از این بیانات از منبر پایین آمد و به سوی قبرستان حرکت کرد. مردم نیز به دنبال وی به راه افتادند. نتیجه امر معلوم بود. مردم به ساختمان حمله برداشتند و آن را با خاک یکسان کردند و بدینسان فرصت دیگری برای حرکتی دیگر، علیه استبداد و استعمار به دست آورده و مبارزه را چندگام به جلو برداشتند.

۴ - به چوب بستن بازار گانان و تعطیل بازار - با گسترش اعتراض‌های مردم و بروز حوادثی چون حادثه بانک، عین‌الدوله صدر اعظم مستبد شاه به خیال خود در اندیشه گوشمالی مردم برآمد. در همین ایام به علت جنگ روسیه و ژاپن قندگران شده بود. علاوه‌الدوله به اشاره صدر اعظم عده‌ای از بازار گانان را که قبل‌از اعتراض به مسیونوز تحصن کرده بودند احضار کرد و آنان را به بهانه گران کردن قند به چوب بست. وقتی که بازاریان این خبر را شنیدند بازارها را تعطیل کردند و به عنوان اعتراض در مساجد اجتماع کردند.

دولت به وحشت افتاد و با دخالت امام جمعه قرار شد مردم متفرق شوند و فردا برای تصمیم‌گیری در مسجد شاه سابق اجتماع کنند. امام جمعه که از طرفی از روحانی نمایان درباری بود و از سوی دیگر با رهبران روحانی مشروطه‌خواه همچون طباطبائی و بهبهانی دشمنی داشت، مخفیانه افرادی را در مسجد آماده کرد و پس از



آیت‌الله سید محمد طباطبائی

حضور مردم و آقایان علماء، قسمتی از سخنان سید جمال واعظ را که در حال سخنرانی بود بهانه کرد و سر به فریاد برداشت و با زدن دستها به هم فراشان و چماقداران را به سر مردم ریخت. مردم پر اکنده شدند و رهبران شب هنگام برای اخذ تصمیم در منزل آیت الله طباطبائی گرد آمدند.

### مهاجرت به حضرت عبدالعظیم (مهاجرت صغیر)

آیت الله طباطبائی و دیگر همراهان پس از بررسی جواب امر تصمیم گرفتند فردای آن روز از شهر خارج شوندو به طرف حضرت عبدالعظیم حرکت کنند و به این ترتیب اعتراض خود را به حکومت اعلام نمایند. فردا صبح عده‌ای از روحانیون و طلاب و در حدود دوهزار نفر از مردم به طرف شهر ری حرکت کردند. عین الدوله در ابتدا کوشید تا جلوی مهاجرین را بگیرد، اما وقتی آنان را در تصمیم خود را سخ دید و خبر رسید که در این صورت احتمال بهم خوردن شهر و تعطیل بازار وجود دارد از قصد خود منصرف شد. مهاجرین مدتی در عبدالعظیم مانند و سرانجام خواستهای خود را که به قرار زیر بود توسط سفیر عثمانی به گوش شاه رسانندند:

- ۱ - برداشتن عسگر گاریچی از راه قم<sup>۱</sup>
- ۲ - بازگرداندن حاج محمد رضا مجتهد از رفسنجان به کرمان
- ۳ - بازگرداندن تولیت مدرسه خان مروی به حاجی شیخ مرتضی<sup>۲</sup>
- ۴ - تأسیس عدالتخانه در همه شهرهای ایران
- ۵ - اجرای قوانین اسلام در سراسر کشور
- ۶ - عزل مسیونوز بلژیکی
- ۷ - عزل علاءالدوله از حکومت تهران
- ۸ - کم نکردن تومنی دهشاهی از مواجب و مستمری<sup>۳</sup>

- 
- ۱ - عسگر گاریچی مردی فاسد الاحلاق بود که امتیاز حمل مسافر به قم را از دولت گرفته بود. وی که با مردم بسیار بدرفتاری می‌کرد یکبار نیز به یکی از زنان محترم توهین کرده بود و مردم که کاسه صبرشان از رفتار زشت او به سر آمده بود خواستار لغو امتیاز او بودند.
  - ۲ - تولیت این مدرسه چندی قبل از حاج شیخ مرتضی توسط دولت گرفته شده و به امام جمعه روحانی نمای وابسته به دربار داده شده بود.
  - ۳ - یک سال پیش از این زمان دولت تصمیم گرفته بود از کلیه کسانی که مواجب و مستمری می‌گیرند



شاه پس از شنیدن درخواستهای علماء و مردم، اعلام کرد که به آنان اطلاع دهنده که با خواستهای آنان موافقت شده است. عین‌الدوله نیز موظف شد که آنان را به شهر باز گرداند و پیشنهادات آنان را عملی کند. چنانکه دیده می‌شود تا این زمان نامی از مشروطیت در میان نیست.

## مهاجرت کبری

پس از آنکه شاه با خواستهای علماء موافقت کرد و آنان با احترام به شهر باز گردانده شدند، عین‌الدوله که هرگز حاضر نبود تن به اجرای درخواستهای مردم بدهد، این کار را به امروز و فردا انداخت و سعی کرد تا ضمن ایجاد اختلاف در میان صفوف رهبران و مردم، بعضی از روحانیون و دیگر شخصیتها را زندانی یا تبعید کند و به این ترتیب غائله را بخواباند. رهبران روحانی و از جمله آقای طباطبایی هرچه کوشیدند تا بتوانند شاه را از نیّات عین‌الدوله باخبر کنند نتوانستند. طباطبایی نامه‌هایی به عین‌الدوله و شخص شاه نوشت، اما هیچکدام از این اقدامات مؤثر نیفتاد و حتی صدراعظم اجازه نداد تا نامه طباطبایی به دست شاه برسد. از جمله کسانی که به دستور عین‌الدوله دستگیر و تبعید شدند میرزا حسن رشیدیه و نیز شیخ محمد واعظ بودند. سخنرانیهای شیخ محمد واعظ در مساجد منشأ آگاهی و حرکت مردم بود. وی در آن روزها بر حملات خود افزوده بود. بنابراین عین‌الدوله دستور دستگیری او را صادر کرد و مأموران او را در خیابان دستگیر کردند. آنان در حالی که این روحانی را به همراه می‌بردند به جلوی یکی از مدارس علمیه رسیدند و او را در همان نزدیکی، در قراولخانه‌ای زندانی نمودند. با انتشار خبر دستگیری وی مردم و گروهی از طلاب در اطراف قراولخانه جمع شدند و سرانجام به آنجا حمله کرده، او را آزاد کردند. به هنگام حمله مردم فرمانده سربازان دستور شلیک داد و در این میان چند تن زخمی شدند، یکی از طلبه‌ها با مشاهده شلیک به سوی مردم به مقابله فرمانده مذکور رفت و او را به سرزنش و دشnam گرفت. وی نیز تیری به قلب او شلیک کرد و طلبه جوان که سید عبدالحمید نام داشت، در دم شهید شد. مردم با مشاهده این حال جنازه او را برداشتند و تظاهرات

به ازای هر تومان مبلغ دهشahi کم کند و چنین نیز می‌کرد.